



# نقدی تاریخی بر کتاب "مشکله هویت ایرانیان امروز"

علی محمد طرفداری

کتاب "مشکله هویت ایرانیان امروز" یکی از جدیدترین تحقیقات و تالیفاتی است که پیرامون مساله چپستی و چگونگی هویت ایرانی و به طور ضمنی در باره بررسی ریشه‌های بحران هویت در میان ایرانیان امروز به نگارش در آمده است. مؤلف کتاب، فرهنگ رجایی، متخصص فلسفه سیاسی است و بنا به این تخصص با نگاه و رویکردی خاص طی چند گفتار تاریخی و غیرتاریخی وارد گفت‌وگو و شکافتن مشکله هویت ایرانیان امروز شده است. گفتارهای کتاب در خطوط عمده حول دو محور اساسی یعنی مسائل مربوط به گذشته و تاریخ ایران، و مسائل روز ایران به تجزیه و تحلیل موضوعات مرتبط با بررسی مورد نظر می‌پردازد. از میان آن گفتارها، آن چه که تاریخی به معنای مسائل گذشته ایران نیست، از ارزش و استحکام نسبتاً محققانه‌ای برخوردار است و کار مؤلف در آن فصول و تلاشی که وی برای بازشکافی مساله هویت ایرانی انجام داده، شایسته تقدیر و تامل است. رجایی در طی آن مباحث در مجموع توانسته است بر اساس متد و نگرش محققانه مسائلی همچون جایگاه سنت و تجدید در ایران را بررسی و تجزیه و تحلیل کرده و نتایج نسبتاً کارآمدی را کاربردی‌ای به دست آورد، اما

به همان نسبت که مسائل روز بررسی شده در کتاب از استحکام عالمانه برخوردارند، مطالب تاریخی کتاب به ضعف‌های عمده و بنیادینی دچارند که به طور عمده ناشی از بی دقتی، ناآشنایی با روش تحقیق در تاریخ، ناآشنایی با منابع اصلی تاریخ ایران و ناآشنایی با چگونگی تاملات اسنادی و تحقیقی در داده‌های تاریخی است.

البته اشکالات مورد اشاره از ضعف‌های مشترک تقریباً غالب تحقیقاتی است که توسط محققان علوم سیاسی و از جمله سید جواد طباطبایی و صادق زیباکلام در موضوعات مربوط به تاریخ ایران انجام شده‌اند. غالب آثار تاریخی محققان علوم سیاسی، به همان اندازه که در تحلیل مباحث روز از بنیان علمی و روشمند برخوردارند، در تحلیل مسائل تاریخی به دلایل پیش گفته با نگرش و شیوه‌های رایج علمی این حوزه به طور نسبی فاصله دارند. در ادامه بررسی کتاب "مشکله هویت ایرانیان امروز" از زاویه روش و تاملات تاریخی، به طور گزرا نمونه‌هایی از اشکالات تاریخی و جدی راه یافته به کتاب ذکر می‌شوند. در صفحه ۵۳ و در گفتار اول کتاب با عنوان "طرح مساله" مؤلف می‌نویسد: در دوره‌های بعد و پس از حمله اعراب به ایران و تا تاسیس حکومت صفوی، که نزدیک به یک هزاره به طول انجامید. نیز به جز دولت‌های محلی ایلخانیان، ایرانیان یا جزو قلمرو خلافت بودند و یا در چارچوب نظام عشیره‌ای مغولان و بعد از آن در قلمرو حکومت سلجوقیان روزگار می‌گذرانند. (تاکیدها از نگارنده است.)

در این قسمت ظاهراً حکومت‌های محلی قرون سه و چهار هجری مانند طاهریان و صفاریان و سامانیان و غیره با حکومت ایلخانیان خلط شده‌اند و سپس حکومت مغولان یا همان ایلخانیان، جدا از ایلخانیان آمده و از همه مهمتر و اساسی‌تر حکومت سلجوقیان به عنوان حکومت بعد از دوره مغول فرض شده است! بی تردید وجود یک ویراستار می‌توانست این اشتباه فاحش را بر طرف کند.

گفتار دوم کتاب با عنوان اصلی "ایران" به طور عمده بر اساس منابع دست دوم و یا به عبارتی تحقیقات جدید تدوین یافته است. مؤلف در این گفتار ضمن نقد ایرانی‌گرایی "در گفتار اول (صفحه ۶۸ کتاب)، تحت تاثیر نگارش‌های تاریخی دهه‌های معاصر که غالباً محصول جریان شرق‌شناسی و ایران‌شناسی غربی و متأثر از فضای باستان‌گرایی داخلی بودند (و هستند)، هم از آسیب "ایرانی‌گرایی" به دور نمانده است و هم بدون تامل اسنادی و نقد منابع خود داده‌های آنان را نقل کرده و به استنتاجاتی دست زده است که بنیان‌های اسنادی آنها به تمامی هنوز مشخص و معتبر نیست. به عنوان مثال رجایی در



## مشکله هویت ایرانیان امروز

کشفیات باستان‌شناسی  
داده‌های هرودوت را در باره  
مادها تایید نکرده است

صفحه ۸۴ کتاب می‌نویسد: "هرودوت و مورخان ایرانی اتفاق نظر دارند که برآمن دیائوکو آغاز زندگی مدنی در ایران است." داده‌های باستان‌شناسی و اسناد همزمان دیگر، برخلاف قصه‌های هرودوت، آغاز حیات مدنی در ایران را به دوران عیلام قدیم و هزاره چهارم پیش از میلاد و همزمان با زندگی مدنی بین‌النهرین می‌رسانند. به علاوه تاکنون کشفیات باستان‌شناسی داده‌های هرودوت در باره مادها را تایید نکرده‌اند و به همین دلیل داستان‌های پدر تاریخ همچنان تنها منبع برای روایت و تکرار تاریخ ماد وی - البته در کنار قیاس با مورخان یونانی بعد از اوست. بنابر این مؤلف کتاب بدون ورود به شناسایی "هویت" منابع اصلی خود نظیر تاریخ هرودوت و در نتیجه عدم توجه به چگونگی و چپستی داده‌های آن نظیر نحوه پیدایش حکومت ماد، ضمن تکرار و پذیرش غیرانتقادی آن به استنتاجاتی روی آورده که بنیان مطمئن و معتبری ندارند. گذشته از آن، آوردن اصطلاح "مورخان ایرانی" در کنار هرودوت که با توجه به ارجاع نویسنده فقط

شماره ۴۱، بهمن ۸۷، ۱۷۱

می تواند ناظر به مورخان جدید ایران باشد ضمن آن که به لحاظ متد تحقیقات تاریخی صحیح نیست به همان اشکالات پیش گفته نیز به هنگام ذکر داده های آنها دچار است.

موارد متعددی از اشکال در نحوه استفاده از اطلاعات تاریخی دست اول و ارجاع دادن به آنها نیز در کتاب به چشم می خورد، به این معنا که مؤلف در موارد اساسی به جای رجوع به اصل کتاب یا منبع، به نقل قول های دیگران اتکا کرده و ارجاع داده است. بعضی از آنها مانند مورد آوردن متن کتیبه مشهور منسوب به آشوریانی پال (در باره فتح شوش پایتخت عیلام) از کتاب "ایران، لوک، پیر" اسلامی ندوشن، و نه از ماخذ اصلی آن یعنی کتاب "تاریخ عیلام" پیرامیه شاید خیلی جدی و بنیانی نباشند اما مورد ذکر قسمتی از متن وصیتنامه داریوش هخامنشی در صفحه ۹۴ کتاب بر اساس نسخه ای از سند که به وسیله "پست برقی" (پاورقی همان صفحه) برای نویسنده ارسال شده است، به هیچ عنوان اعتبار اسنادی و ارجاعی ندارد.

از تمام اینها اسفبارتر ارجاعاتی است که رجایی در صفحات ۱۰۷ و ۱۱۰ و ۱۱۱ اثر خود به کتاب احساسی، شعاری، تخیلی و فاقد تقریباً هر نوع ارزش علمی و تحقیقی فاروق صفی زاده با نام "از کورش هخامنشی تا محمد خاتمی" داده است، که مطلقاً شایسته یک اثر علمی و یک دانشور نیست. گفتار سوم کتاب با عنوان اصلی "دین" همانند گفتار پیشین، مبتنی بر استنتاجاتی است که برآمده از تکرار داده های منابع و ماخذ تاریخی ایران هستند و اعتبار بنیانی بسیاری از آنها محل گفت و گو و بعضاً مجادله است، اما با این حال رجایی در ابتدای بحث "کناکش ایرانیان یا اسلام" (صفحه ۱۲۵-۱۲۴ کتاب) در باره موضع نحوه ورود اسلام به ایران، مقدمه ای محققانه و بی طرفانه دارد که قابل تامل و توجه است، وی در آن مقدمه به وجهی درست اشکال عمده تعبیری یک سوپه در مورد چگونگی ورود اسلام

به ایران را مطرح کرده و نحوه قرائت عالمانه از موضوع را بیان می کند. اگر چه به نظر نمی رسد مؤلف خود در پایبندی به آن راهکار غیر جهت دار و بی طرفانه به دلیل مینا قرار دادن تحقیقات جهت دار جنید به طور کامل موفق بوده باشد.

در این فصل نیز برخی اشکالات تاریخی راه یافته است، از جمله در صفحه ۱۲۰ کتاب رجایی می نویسد: "در حوزه سیاست و عملکرد سیاسی ابتدا باید از ایرانیانی که به مقابله با سیاست نژادپرستانه خلفای دوم و سوم برخاستند یاد نمود. از همه مهمتر ابومسلم خراسانی است که با هوادارانش به نام سپاه جامگان در به قدرت رساندن آل عباس نقش مهمی بازی کردند." (تاکید از نگارنده است). در اینجا سیاست نژادپرستانه منسوب به امویان که بر اساس اطلاعات تاریخی موجود منجر به قیام ایرانیان به رهبری ابومسلم خراسانی علیه امویان و بر سرکار آوردن عباسیان شد، به خلفای دوم و سوم یعنی عمر و عثمان نسبت داده شده است و ظاهراً امویان با خلفای دوم و سوم خلط شده اند.

در دو گفتار بعدی کتاب با عنوان های اصلی "سنت" و "تجدد" هم در کنار طرح و بررسی نسبتاً شایسته بعضی از موضوعات مربوط برخی احکام کلی صادر شده اند که با اسناد و منابع تاریخ ایران همخوانی ندارند و نمونه های مغایر آن فراوان به چشم می خورد. از جمله مؤلف در صفحه ۱۴۷ کتاب به هنگام صحبت در باره پیروی همیشگی ایرانیان از اعتدال "به عنوان نمونه می نویسد: "مثلاً در تاریخ تحول اندیشه اسلامی وقتی بحث جبر و اختیار شد. موضع ایرانیان "جایگاه میان دو موضع" (منزله بین المنزلتین) اعلام گردید و ماندگار شد." (تاکیدها از نگارنده است).

گذشته از آن که موضع "منزله بین المنزلتین" تنها از سوی معتزله و در هنگام مجادله بر سر موضوع مرتکبین گناهان کبیره به معنای نه مومن و نه کارفرما طرح شد، بسیاری از بزرگان مکتب

معتزله (پیرو اختیار) و اشاعره (پیرو جبر)، همچون غزالی ایرانی بودند. همچنین در ادامه مطلب کتاب و در تایید گفته های پیشین عبارتی حکمت آمیز از کلیله و دمنه دال بر پیروی از اعتدال ذکر شده است (همان صفحه)، بدون توجه به این که کلیله و دمنه اصل هندی دارد و حداقل بر این اساس اعتدال را می توان یک ویژگی رفتاری دانست که در تمام فرهنگ ها به تناسب بر آن تاکید شده است و الزاماً اختصاص به ملتی خاص ندارد. ضمن آن که یک متن هندی را نمی توان مبنای قضاوتی کلی در باره ملتی دیگر دانست.

در باره گفتار ششم و آخرین مبحث کتاب با عنوان "ایفای نقش در عصر اطلاعات" هم یک نکته تاریخی دیگر شایان ذکر است. رجایی در صفحه ۲۴۱ کتاب می نویسد: "اینکه مورخان آن عهد (دوره صفوی) موفقیت سلاطین صفوی را اولاً به ساسانیان (یعنی ایران باستان) منسوب کردند و ثانیاً به خاندان اهل بیت (یعنی دوره اسلامی) ارتباط دادند دقیقاً به این دلیل بود که می خواستند به تعریفی جامع از ایرانی برسند که در آن ایرانیت و اسلامیت در کنار هم باشند و به ایران آن زمان آرامش خیال بدهد." (تاکید از نگارنده است).

اسناد و منابع ایران از عهد صفوی موضوع انتساب سلاطین این سلسله به ساسانیان را به هیچ عنوان تایید نمی کنند و اساساً طرح این مساله که سلاطین صفوی خود را به ساسانیان منتسب می کردند، موضوعی است که به طور عمده از سوی شرق شناسان و ایران شناسان و طی تحقیقات آنها، و در یک قضاوت توأم با اغماض، بر اساس دریافت و تصور آنان طرح شده است و طبعاً از آنجا که اعتبار اسنادی استواری ندارد، قابل اتکا برای نتیجه گیری و صدور حکم تاریخی با آن تعبیر نیست.

\*\*\*

\* فرهنگ رجایی، مشکله هویت ایرانیان امروز، ایفای نقش در

عصر یک تمدن و چند فرهنگ، نشر دی، ۱۳۸۲

## تحصیل در خارج از کشور

مؤسسه بین المللی رهنمود علم با مجوز رسمی

انگلیسی، استرالیا، ایرلند و کانادا

✓ اخذ ویزا

✓ آموزش تمام وقت زبان انگلیسی در کشور مقصد

✓ پانسیون نزد خانواده مورد تایید دانشگاه با غذا و تمامی امکانات

✓ ادامه تحصیل در دانشگاه معتبر

✓ بیمه خدمات درمانی و مجوز کار

www.studieseurope.com